

«زالاوا» روستایی است که اهالی آن ادعا می کنند جن به روستایشان زده و از استوار(نوید پورفرج) می خواهند برای بررسی مسأله عازم منطقه شود.

تقویم و تحلیل روز چهارم و پنجم جشنواره

از خرافه ستیزی تا مصلحت اندیشی



سید رضا صائمی
منتقد

روز چهارم جشنواره را باید روز فیلم اولی ها دانست گرچه فیلم های این روز در دوفضا و ژانر کاملاً متفاوت تولید شده است. در یادداشت امروز و در ادامه نگاهی می اندازیم به دو فیلم «زالاوا» و «مصلحت». همچنین در روز پنجم با دو فیلم «روشن» و «روزی روزگاری آبادان» مواجه شدیم که در همین یادداشت به آنها می پردازیم.

■زالاوا؛نقد تعصب

ارسلان امیری در نخستین تجربه فیلمسازی خود به سراغ سوژه ای رفته که یک سرش به ژانر وحشت و دلهره می رسد و یک سرش به فیلم مردم نگارانه که قصدش نقد بر تعصب و سنت های کورکورانه دربارہ جن و تأثیرات آن است. ربط این دو موجب می شود دلهره ای که در طول قصه شکل می گیرد حاصل یک باور و اعتقاد است نه از جنس ترس های فانتزی و خیالی و مبتنی بر تکنیک. به همین دلیل دلهره برآمده از آن، یک ترس برساخته ای و جعلی نیست بلکه ریشه در واقعیت دارد و اتفاقاً آنچه ترسناک تر است همین جهل و تعصب های کور است که حاصلش قربانی شدن انسان و زندگی اوست. «زالاوا» روستایی است که اهالی آن ادعا می کنند جن به روستایشان زده و از استوار (نوید پورفرج) می خواهند برای بررسی مسأله عازم منطقه شود. او در این بازدید با آمردان که جن گیر مورد وثوق اهالی روستاست روبه رو و در ادامه دچار جدل می شود و او را به عنوان کلاهبردار دستگیر می کند که با مخالفت و اعتراض مردم روستا مواجه می شود؛ اعتراضی که کانون اصلی مناقشه است. جایی که استوار نه به مقابله با جن بلکه به مبارزه با باورهای غلط دربارہ جن می پردازد. فیلم در یک سوم ابتدایی که قرار است به بسط و معرفی درام و شخصیت ها بپردازد کند پیش می رود اما در نیمه با گرہ هایی مواجه می شویم که قصه را روی ریل خود قرار داده و هرچه به پایان فیلم می رسم ریتم و التهاب و جذابیت آن بیشتر می شود. فیلمی که آن را از حیث پرداختن به برخی باورهای غلط و آسیب های ناشی از آن به فیلم عروس آتش خسرو

سینایی نزدیک می کند. عروس آتش به تعصبات عشیره ای دربارہ ازدواج می پردازد و زالوا به تعصبات اعتقادی دربارہ جن دست می زند. اما آنچه فرار از این سوژه می تواند به تأویل های ضمنی قصه تبدیل شود، ارجاع و دلالت های نشانه شناختی به تأثیرات سوء باورهای غلط ایدئولوژیک در ساخت های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که منجر به جنگ و جدل ها و خونریزی و ویرانی و کشتن انسان ها شده و آسیب های جدی به انسان وارد کرده.

در واقع هسته مرکزی و معنایی فیلم نقد تعصب است که عقبه آن به درازنای تاریخ است. فیلم بدون اینکه وارد نشانه شناسی های گل درشت و مستقیم دربارہ تأویل های تلویحی مضمون خود شود در دل قصه ای که روایت می کند آن را نهادینه کرده و در زیر متن و لایه های درونی درام صورت بندی می کند. فیلم نه از جلوه های ویژه پر جلوه و رنگ و لعاب دار و نه از تکنیک های تصویربرداری عجیب و غریب برای خلق ترس یا احساس دلهره استفاده می کند بلکه دلهره از دل خود متن می آید.

از درون باورها و خرافه هایی که دربارہ جن و جن زدگی وجود دارد و می تواند به استحاله و اضمحلال انسان و زندگی اش منجر شود. چنانکه در فیلم شاهدیم اهالی روستا به دلیل اعتقاد به حلول جن

در یک شخص او را با تفنگ زخمی می کنند. تاجن از او و محل زندگی آنها خارج شود. گاهی این شلیک ها سهوا به مرگ انسانی منجر می شود که در اینجا مرگ خانم دکتر مصدقی از این معناست. مرگی که روایتی از همه مرگ ها در طول تاریخ است که محصول جهل و تعصب و باورهای غلط و کور است. «زالاوا» از آن دست فیلم هایی است که خیلی تحویل گرفته نمی شود و به نظر می رسد به گیشه هم نظر ندارد بلکه فیلم مسأله مند و دغدغه مندی است که فارغ از برخی ضعف ها و کاستی های فنی، نگاه نقادانه درستی به یک امر بنیادی دارد که می تواند در روایت های فرامتنی به بازنمایی باورهای غلط و عواقبش در حوزه های مختلف تعمیم داده شود.

■مصلحت؛ در جست و جوی عدالت

مصلحت دومین فیلم روز چهارم یکی دیگر از فیلم های مؤسسه اوج بود که این بار در بستر قوه قضائیه و عدالت به بازتولید گفتمان خود می پرداخت؛ فیلمی که در ابتدا عنوانش «مصلحت نظام» بود اما با مخالفت وزارت ارشاد به مصلحت کوتاه شد. فیلم قصه یک قاضی روحانی است که فرزندش در درگیری گروه های سیاسی در اوایل انقلاب یکی از نیروهای ضدانقلابی را می کشد و به قتل می رساند اما موقعیت و جایگاه حساس پدرش باعث می شود اطرافیان بنا به مصلحت

اندیشی عدالت را قربانی اعتبار سیاسی پدر کرده و پرونده را مختومه کنند. نیروهای افراطی و تندرویی که مصلحت اندیشی را مصداق

انقلابی گری می دانستند. در نهایت وقتی پدر روحانی متوجه گناهکار بودن فرزندش و پنهان کاری های اطرافیانش به خاطر حفظ موقعیت و آبروی او می شود، شخصاً وارد بازی شده و با دادگاهی کردن نیروهایی افراطی که به خلع سلاح یکی از روحانیون نزدیک به خودش هم منجر می شود بر اجرای عدالت که مصداق آن در ایجاد قصاص و اعدام پسرش است تأکید می کند و معتقد است مصلحت نظام همان عدالت و عدالت طلبی است. مادر مقتول هم پای چوبه دار به واسطه اعتمادی که به این قاضی روحانی پیدا می کند قاتل را بخشیده و قصه به پایان می رسد. فیلم تلاش می کند با نقد نیروهای خودی اما افراطی و تندرواز نیروهای انقلابی معتدل و عدالت طلب دفاع کرده و با تمایز بخشی بین آنها مرز باریک حق و باطل در انقلابی گری و عدالت طلبی را به نمایش بگذارد. فیلمنامه «مصلحت» را رضا زهتابچیان نوشته است که دو سال پیش فیلم «دیدن این فیلم جرم است» را در جشنواره داشت. حسین دارابی پیش از این با کارگردانی آثار کوتاهی مانند علمک، دابو، مادر بزرگ و سفره شناخته می شد و حالا نخستین فیلم بلند خود را کارگردانی کرده است. فیلم یک نقطه قوت دارد؛ بازی خوب و حید زهیایی. فیلمی که تلاش می کند عدالت را با عینک سیاست نبیند اما سیاست از پشت قاب آن پیداست.



■روشن؛ به سوی تاریکی

روح الله حجازی در همان مسیر فیلمسازی و جهان سینمایی اش که به روابط آدم ها در بستر خانواده توجه داشته و تردید آنها در میانه ماندن و رفتن را به تصویر کشیده، فیلم روشن را ساخته اما این بار فیلمی شخصی تر و شخصیت محور. در واقع در فیلم روشن قصه بر اساس یک شخصیت، دغدغه هایش و رنج هایی که تجربه می کند بنا می شود. به این ویژگی ها باید فرمالیستی تر شدن روشن را نسبت به فیلم های قبلی روح الله حجازی اضافه کرد. در فیلم روشن عناصر پررنگ تری از تکنیک و فرم را شاهد هستیم که در روایتی نشانه شناختی صورت بندی می شود. از عنوان فیلم که نام شخصیت اصلی قصه است گرفته تا بهره گیری معنادار از رنگ و نور و حتی استفاده از برخی مفاهیم سینمایی. آنچه که در فیلم روشن از حیث زاویه دید فیلمساز به سوژه برجسته می شود، چرخش از روانشناسی بین فردی به روانشناسی فردی و تمرکز بر فردیت و شخصیت کاراکتر اصلی قصه است. روشن که نام رضا عطاران در این فیلم است، مهم ترین مشکلس این است که تکلیفش با خودش روشن نیست، شخصیت ضعیف و شکننده دارد، نمی تواند زندگی و خانواده اش را مدیریت کند، از حشش دفاع کند و در نهایت دست به نوعی خودویرانگری می زند. چقدر فیلم دربارہ این آدم ها کم بود؛ آدم هایی که اغلب به دلیل بی مسئولیتی یا منفعل بودن جدی گرفته نشده یا طرد می شوند و کسی از زخم درون آنها خبر ندارد. زخمی که بر سینه رضا عطاران وجود دارد، نشانه بیرونی و فیزیکی زخمی درونی است که از چشم همه پنهان است یا دیگران بر این زخم نمک می پاشند. به گمانم کمتر در سینمای ما از این زاویه که روشن به یک انسان نگاه کرده، نگریسته شده و به نظرم روانشناسی شخصیت یک فرد شکست خورده که حمید نعمت الله در شعله ور به آن پرداخته بود اینجا از منظر دیگری روایت می شود که بدیل و قابل تأمل است.

■روزی روزگاری آبادان؛ سوررئالیسم

حمید رضا آذرنگ را با توانمندی هایش در عرصه تئاتر چه در مقام بازیگر چه کارگردان می شناختیم. گرچه او در یک دهه گذشته در جلوی دوربین هم قرار گرفته و بازی در سینما و تلویزیون را هم تجربه کرده است. اما این برای نخستین بار است که به سراغ کارگردانی فیلم سینمایی رفته و حالا گویی با ادای دین به زادگاهش فیلم «روزی روزگاری آبادان» را ساخته؛ فیلمی که البته ربط زیادی به آبادان در روایت شهری یا تصویر جنگی ندارد گرچه ردپای جنگ و مصائبی که مردم آن کشیده اند در قصه پیداست. آذرنگ لوکیشن ثابتی را برای فیلمش انتخاب کرده اما از همان فضا که فضای خانه است استفاده دراماتیک می کند و انگار هر جایی از این خانه به یکی از اعضای آن نسبت دارد و ربطی هویت مند پیدا می کند. مشکل اصلی فیلم این است که دوباره است و بین رئال و فانتزی به دو نیمه بدل می شود و یک فضای سوررئال به وجود می آورد؛ فضایی که تمام تلاش های فیلم در نیمه اول را هدر می دهد و به ضد خود بدل می شود. تخییر لحن ناگهانی و البته غیرواقعی به قصه فیلم که خیلی رئال شروع شد و پیش رفت را مخدوش می کند. انگار در میانه فضای تئاتری و سینمایی سرد گرم شده و در میانه جایی قرار می گیرد که هویت و جهان سینمایی اثرش به واسطه همین تغییر ژانری دچار آشفتگی و گسست می شود. گویی فیلمساز می خواسته از تقابل فانتزی و رئال و واقعیت و خیال، پارادوکسی خلق کند که یک سرش کمدی است و آن سویش تراژدی و از این ظرفیت از اشک ها و لبخند هایی بگوید که روزی روزگاری در آبادان تجربه شد.

